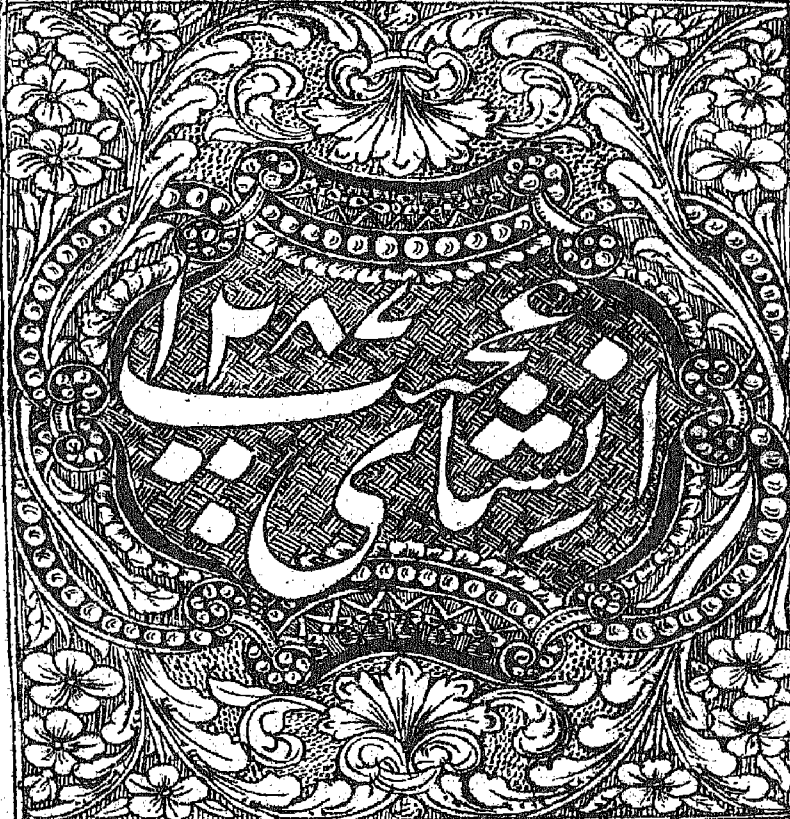


بنی خاق جهانگیر کی فریبی گل فرخانی

صوبہ فرار میں شیخ حاجی رجب علی صاحب و شیخ عبدالعزیز صاحب مدظلہ



حسن و کمال سنی خواجہ محمد صاحب غفرلہ ہمارے تباریم آؤا بحسن و کمال

موضع لکھنؤ محلہ امین آباد ہتھام سیر حسن و کمال

PE4301

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میتهای بی غمتها و استایشهای لایتنها و خفا و راز و است که اینست و الای فریشت از فرشتن من تا عرضش بر
 چنانچه باید افراشت و شنای و افروخته و نه الوصافی را سلسلت که آیت زیبای خلقت از تحت الشری تا فوق سما
 به چیکه شاید نگاشت فلک الال فلک از بحر قدرت او قطره ایست و نیز اعظم از آسمان حکمت او ذره کنکره قصر
 کبرای جلالتش فیج نزار است که کند او ام بدانجا تواند رسید و قضای بیدای کمالش وسیع تر از آنست که
 طایر عقول در حای او تواند پرید و صفات عظمتش از وصفت بدایت مغر است و عظمت صفاتش از نقصت
 نهایت منزه و متبر ثنوی بحسان بادشاه خدائی تراست از ازل تا بعد بادشاهی تراست و تویی اول و آخر
 جمله پسند نه آغاز داری نه انجام نیز و تو بجز عقل و دانش پناه و صلوات بر کرم کرده راه و درود نامحدود
 و صلوات بر محمد و ذرات روضه منوره سرور کونین و که در این صاحب قاب قوسین که در تمصیب شریعت
 خرا و دقیقه از دقائق نامری نگذاشت و تو بریز آکیه و او عیبه و افیه تحفه جناب فیض اب سلطان عرب و عجم
 برگزیده آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای جز بر تزیین پسندیده نگذاشت نظم
 خاتم فطر را آئینده از و ملک درویش را خزینه از و از همه خلق بیش دانسته و قصر افخر خویش
 دانسته و صاتی ائمه علیهم السلام را صاحب به تلم اما لجم را زین برای انور و خاطر ضیا گستره و انبان خرد و ور و عالی
 را یان نهر بر و حنفی و مشتمل بر نامه که بنده احقر و ذره افق محمد جعفر و له شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفه رنگین

[illegible]

را بطرف برادری میدار و بنا سازی او هر بازی آید بر سر او فضا بر رویه محال قائل گوی خود جدا شده در وطن بالوفه مؤلف
رسیده بخانه مجتبی لطف و لطف شیخ پیر محمد و لطف شیخ پیر محمد استقامت و زبده خواستش خواندن
نموده لیکن انشای که در خود درس او باشد بر خود دست به نهاده این مشت تمام مکتوباتی که در سالیان
از طرف خود بعضی دولت مند ان عالی مقام و برادران ستوده و تبحر تمام بنحس از بزرگان و عزیزان ارقام
نموده بود و هر واحد از کتاب صنعتی خالی نیست منبر اتم آورده ترتیب آن پرداخت باستقصا
حقائق و معارف آگاهانه و در ایشان ثابت قدم شیخ محمد خرم محسن برادر بسبب نوع مرقوم ساختن
اول در مکاتبات نوع دوم در رسالات نوع سوم در رقعات نوع اول در مکاتبات مکاتبات
اول بخیرت ارشاد و آب قدوة السالکین زبدة العارفين مقبول حضرت خداوند غلام شنبه
از طرف محمد و شیخ محمد خرم متمم تلازم پارچه تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقه
معرفت و ایقان زینت و لطف طریقت و عرفان و بیایچه کتاب خدا و ادانی خاتمه باب سمانی خلاصه درگاه
احدیت مقبول جناب محمد سید واقف عمل جبروت و ملکوت داننده اسرار الهوت انکه در هر مقام قابل
گیم کر اکتشابی اعتبار است و کسوت ز زنگار شمع و پیش جبهه جلاله و اسرار و نور و کیم
کمال و چون کسان از راه پاره گردیده و خناس خناس است و محسن مجاهد شهنش از خورشید در
ظلمت ناگامی خرنده بر فراق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده یاد و از تسلیمات عهدیت
سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصه قریب غنی گنجید بحر من عرض می و از ادک این عبودیت کمین
از ان پیشی بچکانا با و الا و میدان فوت و فسخ خاتم مروت محمد خاتم که از روی ظاهر برین زیب از پرنیان و
نسب دار و در باطن جزایا حق عهد ایچ می انکار و میگذازید ناگاه از دستش ماه شوق استی در نهان
باطن این عقیده تمن نظر باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سو حینه دل را گرفت تا چارخانه
جان را از امتناع محبت دنیا خالی ساخته و ترک فوگری کرده بخانه رسیده و بگوشه خاکساری بنشیند
شده به بندگی خداوند حقیقه که بر هر کس لازم است مقید گردید و هر چند مردم نظر را اینکه از هیچ وجه عیشت
فقر نیست زبان ملامت را از کرده اما بمقتضا و **وَمَنْ يَتُوكَلِّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ**
ازین غم ندارد بلکه ازین جوت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کمال این جهان را است
بحال خود بخت از جمعیت و آرامی پسند آوری آنها که لذت فقر و فاقه یافته اند سزاواران درم و دینار را

سید محمد و لطف
سهرابی ۱۲
سکینه و جلال
فردا و فرزند
سید محمد و لطف
آفتاب هدایت
چهرت عالم
بای قاضی و ملکوت عالم
اطلس عالم
چون برین
نیت اطلس
از طرف
که در لایت
عالم
پیشین
سمات
عالم
کند و پس
لبس است

کثر از پیشین شمرده اند و از آنکه لطیف در گذشته بیان چون قناعت کرده و همچنین از بوسه لب و بخت
 رو یافته و جمله کثرت از این ملک و محبوب ندانسته بلیت در حریم صدر جنت پالیده منت نهاد
 مبرکه او از این غفلت نیم بوی یافته قبضه آفاق و آمانی سلامت مراد این ناهل از ارسال این ساله سبزه
 آنست که اگر توجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت باز بختند از سر هم
 بخود فیض موهبت بشتاب و آنچه برین ذره مثال گذشت به میگذرد و به تحریر راست می آید که فصل نخست
 آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرود گیرایم محرم تازه چو گل خار خار غم دل بیرون کشیم
 پیر این و الهیت که هر اسوت سکندری و داری بیگ تاران نیز دو تا یوم القیامت بقیامت بگرامت نینده
 مکاشفه و و هم بخودت آوین بند شهرستان خندان که کشای عقد ای معانی میر ملتانی از طرف محمد اکرم
 ختمایه تلازم بلا و تحریر یافت خالق ذوالجلال و صانع پر کمال که گاه تیر که را کعبه شریفه زیب بخشیده بدین طایفه
 باستقامت سر و عرب و عجم محرم گردانیده مصر مسرت و شهر بخت بذات مجموع حسنات سران محل صفت
 و صفای منصفانیت و دو گاه سبیل من سعادت مشتری باز از سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ از انصاف
 شیرازه بند نسخیه بنسب سلسله جنابان بزم نشاط و رونق پذیر دارا در جوع آشام جام احلاص محکم اگر دعای احسان
 از رنگ زیب رنگ که انوار استیجایت از ابتدای آن پیدا اسلامی میر از نشانیه ریو نیز نگار که آثار اجابت
 از آغاز آن بوی باشد محفل عدن منزل نموده مکتشف قلب که شک آینه حلت میکرد و اند که از روی
 مواصلت لازم العشرت نه بدیست که تحریر در اید و اشتیاق وافی البرکت بمتنا به ایست که زبان بخت آری
 کشاید بخت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت و فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علا و نهیم
 فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی بهند مخموری چه نویسد که درین مدت گاهی بشارت مکتب بخت
 دل و دستان بخوری سر و سامان منور خوشوقت و پیرو و نگار دید صبح و شام انین فکر که آیا چه تقصیر این سوره
 خون اخلاص صورت گرفته که محض آن اینهمه کم تو جوی بوقع پیوست چون نوم دگر که غم میگرداند و همیشه این
 اندیشه که خدا یا چه قصور در مراتب محبت ازین بویانشین کاتبه بر یا وجود آمده که درین آن چنین به چنین طفت
 افتاد چون شمع فانوس الم میسوزد و بلیت مارا پور و زکار فراموش کرده و آیا شکایت از تو کنم باز روزگار
 بر خلاف گذشته از ان شکستن فراز نگه تو غم آنست که اگر خطای معلوم شده باشد از راه
 عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند شمع از گشته دل محرم

کثر از پیشین شمرده اند و از آنکه لطیف در گذشته بیان چون قناعت کرده و همچنین از بوسه لب و بخت
 رو یافته و جمله کثرت از این ملک و محبوب ندانسته بلیت در حریم صدر جنت پالیده منت نهاد
 مبرکه او از این غفلت نیم بوی یافته قبضه آفاق و آمانی سلامت مراد این ناهل از ارسال این ساله سبزه
 آنست که اگر توجه خاص کریمانه این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت باز بختند از سر هم
 بخود فیض موهبت بشتاب و آنچه برین ذره مثال گذشت به میگذرد و به تحریر راست می آید که فصل نخست
 آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرود گیرایم محرم تازه چو گل خار خار غم دل بیرون کشیم
 پیر این و الهیت که هر اسوت سکندری و داری بیگ تاران نیز دو تا یوم القیامت بقیامت بگرامت نینده
 مکاشفه و و هم بخودت آوین بند شهرستان خندان که کشای عقد ای معانی میر ملتانی از طرف محمد اکرم
 ختمایه تلازم بلا و تحریر یافت خالق ذوالجلال و صانع پر کمال که گاه تیر که را کعبه شریفه زیب بخشیده بدین طایفه
 باستقامت سر و عرب و عجم محرم گردانیده مصر مسرت و شهر بخت بذات مجموع حسنات سران محل صفت
 و صفای منصفانیت و دو گاه سبیل من سعادت مشتری باز از سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ از انصاف
 شیرازه بند نسخیه بنسب سلسله جنابان بزم نشاط و رونق پذیر دارا در جوع آشام جام احلاص محکم اگر دعای احسان
 از رنگ زیب رنگ که انوار استیجایت از ابتدای آن پیدا اسلامی میر از نشانیه ریو نیز نگار که آثار اجابت
 از آغاز آن بوی باشد محفل عدن منزل نموده مکتشف قلب که شک آینه حلت میکرد و اند که از روی
 مواصلت لازم العشرت نه بدیست که تحریر در اید و اشتیاق وافی البرکت بمتنا به ایست که زبان بخت آری
 کشاید بخت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت و فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علا و نهیم
 فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی بهند مخموری چه نویسد که درین مدت گاهی بشارت مکتب بخت
 دل و دستان بخوری سر و سامان منور خوشوقت و پیرو و نگار دید صبح و شام انین فکر که آیا چه تقصیر این سوره
 خون اخلاص صورت گرفته که محض آن اینهمه کم تو جوی بوقع پیوست چون نوم دگر که غم میگرداند و همیشه این
 اندیشه که خدا یا چه قصور در مراتب محبت ازین بویانشین کاتبه بر یا وجود آمده که درین آن چنین به چنین طفت
 افتاد چون شمع فانوس الم میسوزد و بلیت مارا پور و زکار فراموش کرده و آیا شکایت از تو کنم باز روزگار
 بر خلاف گذشته از ان شکستن فراز نگه تو غم آنست که اگر خطای معلوم شده باشد از راه
 عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند شمع از گشته دل محرم

الحمد لله الذي سمي القرب جوارحه شدة العلم والفضل كنهه الحكيم من عجائب آيات باهره ما يشاهد من انوار
 واما صفة سنده فخصيصة مكملات وبتلكا شمع نورانده بدرس علم منيفه ودر تشبیه دیوگام تمام و استقام دوستی تمام در زندو
 نظیر استحقاق الشیاء برای طرح حلاله درویشان که کثرت دوازه آن برده قوت کوشش دارویشوند یک رویه بوسیله محال
 سانه و صده بکوره متفرکه بوده و الحال که بر که مرقوم بیا که جان موسی الله تمجوا گشته خان مشارالیه هم رویه از ان
 لومنه کم که در انرا نجا که اتفاق خسته استقامت شریف در ان کماله کون گرفته دیت فیض طوبس بنو فبق اریه
 در سرانجام مدام کاف نام مصروف مرقده است که بر کاتابا بود دست در دلازمه سعی و کوشش که بر کرده در دره مسطور و
 ساهی کمال کفایت ریاده ارسن انما اب که ستانی ست مرا سمله دسی بخدمت خان دلاان ان سبیل الدین فی شتبه ترک را
 بحر یافت عنایت الهی و وجهات ساهن ساهی شام ان سمعوا لوط فکله بمن نوشمنی بایه سکا خسته است و
 بلدی انصب اعلام الیقت ناظم مدام لسانت اقبال و معالی پناه شوکت عوا و سکا مسع الشان مخدوم خاصان
 با و بزمین اشتیاق صحبت لازم البجبت که نظم کنه مجده و باطن فیض موالن نموده می آید که محض صمیم از خدمت
 و لانی صوره آن با و بایه عول آمده مدت دو سال پیش بیکه خلافت و جهان بانی مانده و بعد از کج حقیقت دین و دینت بنده
 من کل اوجه پیش تصدیان سده حسیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوره بلتان خلعت عنایت پوشیده
 داخل صوره شده بطرح مرام آنجا مقی گشت بجا بماند و کاسلامت بنده زاده و حیرت بجهت شاد کنای خود و بخت
 وطن ارد چون آن کو آب آن کجا پناه مقرر است لهذا مضاع اوقات سکا میگرد که بخت مطیبه و مقصد که محاصل اوده است
 سوکت پناه تصدیح و در توجیه بول خاوند داشت ایام بام با و هر سله یا و هم بخدمت صدارت پناه شیخ اماند مشایر
 نشین جلالش صدارت اجلال ساد را آنجور کمال جو بزمین تقیاس مضامین علما کو سبج و طراس فضل اصد
 حکام و اخلاق و در طرح شرافت و بایه بزم صدارت و کار مانی جلوه گر داشت تجدو عای ترقی هر درجت و شوق خدمت و ان
 به بخت روشن ای جهان آرای میگردد که قدری حیرت شایسته شرافت پناه شیخ صدر الدین کبابین اخلاص نهاده ابطه تنی
 و از بجهت فرمان عالیشان و صوابه صیده و بقر است صد ساق بجرعند که باشار الیه داشت در و ان تصحیح و جود
 و بخت نموده شیخ مصد و دینو است که برای مقدره صدر بجهت صدر الصد و بر و درین اثنا خدمت صدارت این بکار
 با صد و در دولت اهی برقرار شده با سنی خطبه فیض سانی ساسته وقت شده بخدمت گرامی میرسد مامل که توجه
 و بجهت بول اشته بجهت تصدیق تصدیق که تصدیق تصدیق خاص به بند و بجلت عدم تصحیح صد پیشین متصرف احوال ان
 مسکین نشوند بلکه موده و با و هر سله و وار و هم شتبه بزمین بخر یافت آفرینده لوح و قلم آن عطار د فلک بخت بود

الحمد لله الذي سمي القرب جوارحه شدة العلم والفضل كنهه الحكيم من عجائب آيات باهره ما يشاهد من انوار
 واما صفة سنده فخصيصة مكملات وبتلكا شمع نورانده بدرس علم منيفه ودر تشبیه دیوگام تمام و استقام دوستی تمام در زندو
 نظیر استحقاق الشیاء برای طرح حلاله درویشان که کثرت دوازه آن برده قوت کوشش دارویشوند یک رویه بوسیله محال
 سانه و صده بکوره متفرکه بوده و الحال که بر که مرقوم بیا که جان موسی الله تمجوا گشته خان مشارالیه هم رویه از ان
 لومنه کم که در انرا نجا که اتفاق خسته استقامت شریف در ان کماله کون گرفته دیت فیض طوبس بنو فبق اریه
 در سرانجام مدام کاف نام مصروف مرقده است که بر کاتابا بود دست در دلازمه سعی و کوشش که بر کرده در دره مسطور و
 ساهی کمال کفایت ریاده ارسن انما اب که ستانی ست مرا سمله دسی بخدمت خان دلاان ان سبیل الدین فی شتبه ترک را
 بحر یافت عنایت الهی و وجهات ساهن ساهی شام ان سمعوا لوط فکله بمن نوشمنی بایه سکا خسته است و
 بلدی انصب اعلام الیقت ناظم مدام لسانت اقبال و معالی پناه شوکت عوا و سکا مسع الشان مخدوم خاصان
 با و بزمین اشتیاق صحبت لازم البجبت که نظم کنه مجده و باطن فیض موالن نموده می آید که محض صمیم از خدمت
 و لانی صوره آن با و بایه عول آمده مدت دو سال پیش بیکه خلافت و جهان بانی مانده و بعد از کج حقیقت دین و دینت بنده
 من کل اوجه پیش تصدیان سده حسیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوره بلتان خلعت عنایت پوشیده
 داخل صوره شده بطرح مرام آنجا مقی گشت بجا بماند و کاسلامت بنده زاده و حیرت بجهت شاد کنای خود و بخت
 وطن ارد چون آن کو آب آن کجا پناه مقرر است لهذا مضاع اوقات سکا میگرد که بخت مطیبه و مقصد که محاصل اوده است
 سوکت پناه تصدیح و در توجیه بول خاوند داشت ایام بام با و هر سله یا و هم بخدمت صدارت پناه شیخ اماند مشایر
 نشین جلالش صدارت اجلال ساد را آنجور کمال جو بزمین تقیاس مضامین علما کو سبج و طراس فضل اصد
 حکام و اخلاق و در طرح شرافت و بایه بزم صدارت و کار مانی جلوه گر داشت تجدو عای ترقی هر درجت و شوق خدمت و ان
 به بخت روشن ای جهان آرای میگردد که قدری حیرت شایسته شرافت پناه شیخ صدر الدین کبابین اخلاص نهاده ابطه تنی
 و از بجهت فرمان عالیشان و صوابه صیده و بقر است صد ساق بجرعند که باشار الیه داشت در و ان تصحیح و جود
 و بخت نموده شیخ مصد و دینو است که برای مقدره صدر بجهت صدر الصد و بر و درین اثنا خدمت صدارت این بکار
 با صد و در دولت اهی برقرار شده با سنی خطبه فیض سانی ساسته وقت شده بخدمت گرامی میرسد مامل که توجه
 و بجهت بول اشته بجهت تصدیق تصدیق که تصدیق تصدیق خاص به بند و بجلت عدم تصحیح صد پیشین متصرف احوال ان
 مسکین نشوند بلکه موده و با و هر سله و وار و هم شتبه بزمین بخر یافت آفرینده لوح و قلم آن عطار د فلک بخت بود

لحنت جگر خال گلشن عزت و جباه میا نصرت الله مواره و سپناه حضرت دوا بحال اوده خرم و خوشحال باشند بعد از مدتها
فرید حیات و آرزوی جید و فرحت آنا خضع نماید که صدقات و عوای منزلت ابدان مساکین و فقیران که خدمت شواخ کارهای
پرگنده موندن باری بتایید یازدهم شهر محرم بانیان نفیض نمودند نیم شب بطلوت طلبیده و انچه باید ارشاد فرموده خدمت کرده
چنانچه ساعت دسر اراکات نگار آمده اند انا نوشته شود که آن بر خود اراکت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای چهار
مطلبت بموجب اظهار فرموده پیاده زود و شتابا شب بفرستند هر اسلحه و لباس و غیره بخدمت مقرب عتبه ربانی
مقبول بارگاه محمد انصاف بخش الهی سیاه شاه لطف الله قادری از طرف اقبال و محال پناه میان محمد حاتم شمل
برک کاف تحریر یافت سپردن ضمیر سلامت چتر سال بندید از چند سال پیش اسلام دوسر دار و اما وسیع میخیزد با واسطه
آن نخست این مرتب بعنوان مناسب بعضی اقدس علی رسیده باعث غوغا و فریاد و صحنه و ناظم او شواله باین معاونت عملی
شهر شده و بعد از آن قاضی در آید قضایات و خطای او بمرتبه اولی رسیده احد اراکین و مضریان را برای عرض انیت
جرات نمی شود و اندراده خطا او و عقده تا خیر افتاد چون سخن والای انتمند سخن و غیره پیش ایستاد و کبابه سر تا شیر تمام
توجه فرموده و آنحضرت مقدس را عرض رسانند تا خوش بطن او بر حد ظهور در آید و باینکه بابت تابنده و اینها هر اسلحه و
سوم شکر ترک لام تحریر یافت بر زمین بر زده خندان مصطفی آسوده و دومان هر قرضی صد نشین بزم عزت و تمکین
مستید این پوشیده و پنهان نماید که بر و زار نوشته شیخ محمد فیروز بیاض که در وان کوه پید شیرینداز و دوشم هر حب
موضع طرف نور از انصرف کسان شجاعت و شرف پناه و محموز از آورده خود با مردم بسیار در آن موضع استقامت و زین
صبح آن شیخ مذکور بران موضع تاخت نموده و در آن هر قوم را محاصره کرد و از طرفین جنگ عظیم دریناست فقیر و محرو
استقامت اینجبر جرات اثر نگیرد از ان دوات ایشان خود خوانده میخواست که روانه آنصوب شود و درین اثنا استماع فت که
مفسد الکلب شیار دیشب ده برآمده آواره و شست آوار شدند و گام بر آمدن چنانچه کثیر از مردم آن تحسیر گشته و اسیر شدند
آن هر قوم خامه نیاز میکرد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد و خدمت شیخ صاحب مبارکباد رسانند و در صورتیکه هنوز جنگ
قائم باشد شبان شب انگهی دهند که بکسرت در انجا رسیده شریک کار گردند یا بدیعت هم خوشن با هر اسلحه و
چهارم بدست بی بل شکر ای بزرگ میم ترقیم یافت چهره و رو کا بجهت انار و ان نسخه دوت اگر دست جز
پوشید که روش عقل ستوده را گشت که برای بخاره فضل حضرت اورشیا و راجع از اوان اشتیاقی که گویند که
اتفاق اتفاق گویند هرگز بشیاق مسلمان فخری پایان بفرزند واضح الانچه با که پایانی پرگنده شاه پور غیره که وزارت و
دستگاه و اوان صاحب بخاره مواخواه ده و نه بجهت آنکه بر طبق قرار داده در انجا رسانیده شده و حال سال نو

CALL NO. { ۸۹۱۵۵۲۲۶ } ۱۳۳۵ ACC. NO. ۲۳۰۱
 AUTHOR _____
 TITLE انشائیہ عجیب

THE BOOK

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.